مد ل قرآني **تصحيح نسبتها** (تحول نگرش يا تصحيح معيار ارزش گذاري انسان)

بی بی حکیمه حسینی[[1]](#footnote-1)

حسن نقی زاده[[2]](#footnote-2)

چکیده

 انسان همواره مقیاس ها و ملاک هایی را در سنجش و ارزش‌گذاری پدیده‌‌ها ورفتارها به کار می‌بندد که تحت تآثیر عوامل گوناگون دستخوش تحول می‌گردد. ضمن ان که هرگونه رویارویی و تماس فرد با اطلاعات و پدیده‌های تازه، بسته به نوع پردازش و تعامل سیستم ادراکی او، موجب گونه‌ای تغییر در کلیه اندازه‌ها و ارزش‌های سابق وی می‌گردد؛ تا آنجا که می‌توان گفت همه *نسبت*‌های فرد، با مقیاس جدید بازخوانی و *تصحیح* می‌شود.اما ‌این جریان که در نوشتار حاضر به «نظام تصحیح نسبتها» نامبردار شده است، تا زماني ادامه می یابد. كه مقياس فرد با «حق» و «واقع» انطباق كامل يابد. البته ‌این تحول و نسبیت تنها در نفس انسان تحقق می‌یابد، نه در واقع خارجی و معرفت دینی.‌

اصل تحول در نگرش و مقیاس ارزش‌گذاری آدمی، در معرفت‌شناسی و فلسفه اخلاق به اجمال طرح شده ولی غالباً در باب چگونگی این نظام معرفتی سخنی به میان نیامده است. این پژوهش ضمن واکاوی در مضامین آیات قرآن، ارکان و فرایندهایی ‌برای این نظام استنتاج نموده و نشان می دهدکه این تحول راه خودرا، از دو مسیر افزاینده و کاهنده که راهبردهای رحمانی و شیطانی در آن تأثیرگذار است.طی می کند.

واژگان کلیدی: ارزش گذاری؛ تصحیح نسبتها؛ معرفت قرآني؛ نظام معرفتی؛ معيار سنجش؛ مبدأ قیاس.

طرح مسئله

معرفت‌شناسي يكي از قلمروهاي اصلي فلسفه است كه به ماهيت و توجيه معرفت بشري مي‌پردازد.(شعبانی ورکی،1386: 23) امروزه روان‌شناسان و متخصصان آموزش و پرورش به نحو فزاينده‌اي در باب روند تحو و نيز باورهاي معرفت‌شناختي انسان‌ها نظير اينكه افراد چگونه پديدارهاي هستي را می‌شناسند؛ نظريه‌ها و باورهايي كه آنها درباره دانستن دارند چيست؛ یا ‌اینکه مفروضات معرفت‌شناختي چگونه بر فرايندهاي شناختي تفكر و استدلال اثر مي گذارد، علاقه نشان داده اند.(Hofer,2004) در ‌این راستا، كوشش‌هاي پري (perry) در فهم اين نكته كه افراد چگونه تجارب گوناگون و متكثر را تفسير مي كنند، منجر به نظريه تحولي در حوزه معرفت‌شناسي گشت.(Hofer,B. and Pintrich,P. 1997) طرح پري زنجيره‌اي از موقعيت‌ها را ترسيم مي‌كند كه با ظهور مراحل انتقالي فرد از يك سطح به سطح ديگر ارتقا مي‌يابد و لذا اين اصل مسلم فرض شده است كه فرد در جهان‌بيني خود با گذر از موقعيت‌ها دستخوش تحول مي گردد.(Shabani varaki,B.,2003) پري بر مبناي اين مطالعه طرح رشد باورهاي اخلاقي و عقلي را پايه‌ريزي كرد. پري تغيير در تفكر فرد را به عنوان نوعي تحول به شيوه‌اي كه افراد دنياي پيرامون‌شان را تفسير مي‌كنند، توصيف مي‌كند.( Perry W.G,1995)

فارابی -که معلم ثانی در فلسفه اسلامی ‌به شمار می‌رود- نیز در تأکید بر اصل تحول نگرشها (ایمانی و بابایی،1387: 97) به اصطلاحاتی چون «جودةالرأی» و «تسدید» اشاره نموده است. وی معتقد است براي رسيدن به كمال تفكر بايد به فكر دگرگوني تلقي آدمي از امور بود. ايجاد دگرگوني در نگرش افراد از جمله لوازم قطعي تغيير رفتارها و اعمال آنهاست؛ زيرا نوع تلقي و به عبارت ديگر نحوه ارزيابي امور، يكي از مباني موثر بر نوع رفتارها و اعمال است. نگرش همان بينش و تلقي فرد از خود و اطراف خود و هستي است.(ر.ک: فارابي،1971، ص59)

البته سخن از تغییر و تحول در نظام ارزش‌گذاری و معرفتی انسان، هرگز به معنای گردن نهادن به نسبیت‌گرایی معرفتی نیست. نسبی‌گرایان معرفتی معتقدند همه حقایق نسبی‌اند و هیچ معرفت یا حقیقت کلی و جهان شمولی درباره جهان وجود ندارد. از نگاه ایشان، جهان در معرض تفسیرهای گوناگون است؛ زیرا از یک سو خود فاقد ویژگی‌های ذاتی است و از سوی دیگر مجموعه‌ای از معیارهای معرفتی که به لحاظ مابعدالطبیعی بر سایر معیارها ترجیح داشته باشد وجود ندارد.(شمالی1388: 57) اما در نظام ارزشي اسلام معيار معرفتِ درست و انتخاب صحيح در همه زمينه‌ها، به ويژه در ارزش‌هاي اخلاقي و ارزش‌گذاری آنها، ميزان انطباق آن با حقيقت مطلق يعني خداوند و ميزان نزديك كنندگي آن به خدا وابسته است.(ميرزا محمدي، 1384، ص45-46)

در این رابطه اشاره به نظریه‌ی قبض و بسط تئوریک شریعت یا تکامل معرفت دینی نیز که بر اصل معرفت‌شناختی «ترابط کلی معرفت‌های بشری» بنا شده، مناسب است: «پاره‌های مختلف معرفت بشری در داد و ستد مستمرند و ربطی وثیق با یکدیگر دارند. اگر در علم نکته بدیعی روی نماید، معرفت‌شناسی و یا فلسفه را متأثر می‌کند، و تحوّل فهم فلسفی، فهم آدمی‌ درباره‌ی انسان و جهان را عوض می‌کند، انسان و جهان که چهره‌ی دیگر یافت، معرفت دینی هم معنای تازه به خود می‌گیرد...مگر می‌شود مهمان تازه‌ای به جمعی درآید و مهمانان پیشین محفل را جابه‌جا نکند، یا وضع و نسبت تازه‌ای در میانشان نیفکند، یعنی بسط معرفت نه فقط بسط کمّی و حجمی، بلکه بسطی درونی و معنوی است، هر نکته‌ی جدید الورود، جمیع معارف دیگر را دعوت می‌کند تا درباره‌ی او داوری کنند و نسبت خود را به او باز گویند. و لذا هیچ معلوم تازه‌ای، معلومات پیشین را به حال خود وا نمی‌گذارد، بلکه معنا و مفاد آن را عوض می‌کند و هر کشف جدیدی قرینه‌ی جدیدی می‌شود تا موضوع کهن را تفسیر تازه کنیم.»(سروش : 84-85)

پژوهش حاضر در اصلِ «ارتباط وثیق و نقش معارف جدید در بازخوانی و تصحیح دانسته‌های گذشته» با سخن بالا هم‌عقیده است؛ لیکن نقطه عزیمت ما از چالش ناسازِ[[3]](#footnote-3) «نسبیت مطلق» این است که این تغییر و دگرگونی‌ها در درون و نفس افراد تحقق می‌یابد نه در معرفت بشری و واقعیت خارجی. همچنین تغییرات مستمر و بی‌انتها نبوده بلکه تا انطباق با «حق» که «ثابت و مطلق» است ادامه دارد. یعنی با تشرّف انسان به ساحت حقیقت (چه با دستیابی به کمال معرفت در دنیا و چه با مرگ و درک عوالم دیگر) دیده‌ی او بینا و ادراکش تامّ خواهد شد. (فبصرک الیوم حدید)

به گفته یکی از پژوهشگران، فضاهای جدید فکری نقش اصلی را در پویایی علم‌ ایفا می‌کنند. افراد با قرار گرفتن در فضاهای جدید فکری، با مسائل نوین یا حساسیت‌های نوینی برخورد می‌کنند و به تبع آن منظر و نوع نگاه آنها دگرگون می‌شود؛(باقری1375: 1، 199) البته نقادی نسبت به آموخته‌ها نباید با این تصور انجام شود که همه چیز در معرض تغییر است؛ زیرا اگر حقیقت‌هایی در علوم ما موجود باشد، آن حقیقت‌ها ثابت است و دور انداختن آنها به منزله دور نگه داشتن خود از علم است. به‌علاوه، همه چیز را نیز نمی‌توان تغییر داد، زیرا برای تغییر دادن باید تصوری از وضع مطلوب داشت و تصورهای فرد از خلأ مایه نمی‌گیرد بلکه کم و بیش وامدار مجموعه آموخته‌های پیشین وی است.(جوادی آملی،شریعت در آینه معرفت،333-336)

**ارکان و عناصر نظام تصحیح نسبتها**

 نظام یا سیستم به مجموعه‌ای از عناصر و اجزاء گفته می‌شود که هماهنگ با هم در راستای تحقق هدفی معین فعالیت می‌کنند. نظام تصحیح نسبتها نیز پیرو همین قاعده، دارای عناصری است که موجودیت و هویت آن را تشکیل می‌دهد. فرض بر‌این است که ورودی یا ماده اولیه‌ این سیستم مقیاس یا مبدأ قیاس انسان است که با قرارگیری در آن ممکن است در یکی از دو مسیر (یا واکنش) توسعه‌ای یا تضییقی شرکت داده شود. خروجی یا محصول سیستم نیز در هر دو مسیر، مقیاس جدیدی است که تمام فعل و انفعالات شناختی- ارزشی فرد را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

توسعه

نظام تصحیح نسبتها

مقیاس معرفتی وسیع تر(شرح صدر و سعه وجودی)

تضییق

مبدأ قیاس

مقیاس معرفتی محدودتر(صَغار و کوته بینی)

1. **مبدأ قیاس**

 منظور از مبدأ قیاس، نقطه آغاز مقایسه‌های فرد است که به فراخور بزرگترین اندازه و مفهوم شناخته شده برای او، شکل می‌گیرد. نوزادی را تصور کنید که هنگام تولد، از محیط جنینی به اتاق کوچک بیمارستان انتقال داده می‌شود. یقیناً در رحم مادر با پدیده‌ها و مفاهیمی‌ تماس داشت که آنها را به نسبت همان محیط و «جهان» می‌سنجید؛ مبدأ قیاس او همان ابعاد رحم مادر بود؛ کوچک و بزرگ، کم و زیاد، شدید و ضعیف، زشت و زیبا و... برای او تعاریف و مصادیقی داشت که اکنون به کلی تغییر کرده است. پس از‌ این نیز با انتقال به منزل، حرکت و سیر در شهر، سفر به شهرهای دیگر و تغییراتی از ‌این دست، در هر مرحله ناخودآگاه مقیاس‌ها و سنجه‌های متفاوتی کسب کرده و نسبتها و اندازه‌های پیشین خود را در مورد پدیده‌ها از یاد می‌بَرَد.

 مثال دیگر در‌ این باب، تصویر زیبا و روشنی است که قرآن کریم از‌ شیب نامحسوس اما تحول‌آمیز وجود تکوینی انسان ارائه می‌دهد: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الأمْوَالِ وَالأوْلادِ﴾( حدید/20) «بدانيد كه زندگى دنيا، در حقيقت، بازى و سرگرمى و آرايش و فخرفروشىِ شما به يكديگر و فزون‏جويى در اموال و فرزندان است».

 شايد در بادي امر تصور شود پنج تعبيري كه در اين آيه به يكديگر عطف شده و نمايي از زندگي دنيا را ترسيم نموده است، همه به نوعي در كنار هم يا معادل يكديگرند؛ ليكن با تأمل در مفهوم واژگان و مصاديق آنها روشن مي شود كه در آيه شريفه، سخن از پنج مرحله و دوره‌ی متمايز است. كودك زندگي دنيا را در بازي‌هاي كودكانه خويش مي‌يابد؛ نوجوان با سرگرمي‌هاي رنگارنگ خود زندگي مي كند؛ جوان زينت و آراستگي را بزرگترين يا مهمترين اصل زندگي خويش مي‌يابد؛ بزرگسالي، دوره فعليّت حداكثري تفاخر است؛ و سالمندان پيوسته در انديشه شمارش و فزوني دارايي خويش‌اند.

 چنانچه نيك بينديشيم، هريك از مراحل بالا در سن وگروه سني خاص خود، بطور آرام و نامحسوس فعال شده و براي ساير گروههاي سني بي معنا و لااقل كم ارزش است. كودكي كه مشغول بازي است، كمترين اهميتي به فزوني اموال يا تزئين و زيباسازي چهره خويش نمي دهد؛ جواني كه ساعات يا دقايقي را صرف زيبايي چهره و لباس خود مي كند، براي اسباب بازي يا سرگرمي‌هاي نوجواني خود ارزشي قائل نيست؛ يا سالمندي كه فصل ميوه چيني يا بهره گيري از عمر خويش را سپري مي كند، به زيبايي چهره چندان وقعي نمي نهد.

 آنچه در اين مراحل تغيير مي كند، نه اشيا و ارزش و قيمت خارجي آنها، بلكه مبدأ قياس تكويني افراد است كه در هر دوره متناسب با رشد فكري و شخصيتي فرد تنظيم شده و سامان مي يابد. به نظر مي رسد پيمودن تدريجي و آرام همين مراحل يا معادل آنها بطور آگاهانه و ارادي نيز براي معنويت و عقلانيت انسان ضروري است؛ و هركس به فراخور رشد عقلاني و معنوي كه كسب مي كند، مي تواند در يكي از مراحل يادشده توقف نموده يا از آن گذر كند.

 طبيعي است كه مجموعه بينش‌ها و كنش‌هايي كه ترجيحات و انتخاب‌هاي انسان را رقم مي زند، همه به گونه‌اي به مبدأ قياس و معيار ارزش‌گذاری او نسبت به پديده‌ها بازگشت دارد.\*\*\* البته نباید فراموش کرد که این مراحل قاعده عمومی و فی‌الجمله‌ایست که می‌تواند در مواردی نقض شود و تلقی کلی و بالجمله از آن صحیح نیست. همانطور که در خواص و اولیاء الهی بویژه اهل بیت شاهد فرایند دیگری هستیم و نقطه آغاز، سرعت رشد و... بسیار متفاوت است.

**1-2- پردازشگر افزاینده**

 هنگامي كه فردي با مبدأ قياس يا به تعبير رايج‌تر، مقياس ارزش‌گذاری معين، بطور آگاهانه يا اثرگذار در معرض اطلاعات و داده‌هاي جديد قرار مي گيرد، يا با هريك از منابع اثرگذار نظام آفرينش تماس حاصل مي‌كند، در صورتي كه آن عامل، تقويت كننده و هدايت‌گر باشد، واكنشي مثبت و توسعه دهنده در مقياس او رخ مي دهد كه از آن به عنوان پردازشگر افزاينده ياد مي كنيم.

 تعبير شرح صدر در قرآن كريم را مي توان ناظر به اين فرايند و در ارتباط با آن معنا كرد. شرح صدر تفاسير متعدد و متقاربي دارد كه در جايگاه خود ارزشمند و قابل اعتناست؛ ليكن چنانچه صدر را در ساختار وجودي روح، جايگاه فؤاد يعني مركز ادراك و اراده و تصميم بدانيم و نه سينه فيزيولوژيك بدن انسان – كه قطعاً چنين است- معنا كردن آن تنها به صبر و بردباري چندان شايسته نمي نمايد. (ر.ک: داورپناه، 1375، ج13، ص187 و طیب، 1378، ج11، ص302) به ديگر سخن، ميان صدر و فؤاد مي‌بايست رابطه‌اي متناظر با آنچه در بدن است وجود داشته باشد كه در صورت تأييد، نقشي ادراكي و معرفتي را براي صدر رقم مي زند. اين احتمال زماني قوّت مي‌يابد كه در سياق كاربردهاي تركيب «شرح صدر» در قرآن انديشه كنيم:

 آيه شريفه: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلى‏ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولئِكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ﴾ (زمر/22) «پس آيا كسى كه خدا سينه‏اش را براى [پذيرش‏] اسلام گشاده، و [در نتيجه‏] برخوردار از نورى از جانب پروردگارش مى‏باشد [همانند فرد تاريكدل است‏]؟ پس واى بر آنان كه از سخت‏دلى ياد خدا نمى‏كنند اينانند كه در گمراهى آشكارند».

 نتيجه و دستاورد شرح صدر را بهره‌مندي و تسلط بر نوري از جانب خداوند دانسته است. حال بهره‌مندي از نور با حلم و بردباري سنخيت و همگوني بيشتري دارد يا آگاهي و شناخت؟ يقيناً اگر نگوييم تنها معناي صحيح، بايد گفت صحيح ترين معناي اين مفهوم قرآني، بايد توسعه و فراخ نمودن پهنه ادراك و جايگاه شناخت آدمي باشد؛ تغييري كه قطعاً در درون فرد محقق شده و نسبتهاي او را در رابطه با هستي پيرامون خويش تنظيم مجدد و بازآفريني مي‌نمايد.

**1-3- پردازشگر کاهنده**

 در مقابل جريان پيشين كه سير صعودي و مثبت نظام ادراكي انسان را جلوه‌گر مي‌ساخت، مسير و مجراي ديگري نيز براي انسان- اين موجود مختار و انتخاب گر- قابل فرض است. همان آيه‌اي كه از شرح و توسعه صدر سخن گفته است، تضييق و تحريج آن را نيز در برابر آن نهاده و مرارت و گرفتاري آن را نصيب افراد بي‌ايمان دانسته است:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإسْلامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ﴾ (انعام/١٢٥) «پس كسى را كه خدا بخواهد هدايت نمايد، دلش را به پذيرش اسلام مى‏گشايد و هر كه را بخواهد گمراه كند، دلش را سخت تنگ مى‏گرداند چنان كه گويى به زحمت در آسمان بالا مى‏رود. اين گونه، خدا پليدى را بر كسانى كه ايمان نمى‏آورند قرار مى‏دهد».

 ملاحظه‌ی سیاق و مرور آيه قبل، اين جريان كاهنده و نزولي را روشن‌تر و كامل‌تر مي‌نماياند. افرادي كه نشانه‌هاي دعوت پيامبران را تكذيب نموده و خود را جهت دريافت رسالت، هم‌پايه‌ی آنان مي‌شمردند، به تصريح قرآن كوچك و اندك خواهند شد:

 ﴿وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ﴾ (انعام/١٢٤) «و چون آيتى برايشان بيايد، مى‏گويند: «هرگز ايمان نمى‏آوريم تا اينكه نظير آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما [نيز] داده شود.» خدا بهتر مى‏داند رسالتش را كجا قرار دهد. به زودى، كسانى را كه مرتكب گناه شدند، به [سزاى‏] آنكه نيرنگ مى‏كردند، در پيشگاه خدا خوارى و شكنجه‏اى سخت خواهد رسيد».

 حال تفسير رايج مفهوم «صغار» به ذلت و خواري،(ر.ک: طباطبایی1417 ،7 ،341و الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن، ج‏10، ص 266 و من هدى القرآن، ج‏3، ص: 184) آيا مي تواند ارتباط وثيق اين عقوبت را از نوع جرم ايشان قطع نمايد؟ بر اساس‌ آیه شریفه، اين افراد در مقياس و اندازه گيري‌هاي خويش دچار خطايي فاحش شده و رتبه فرستادگان خدا و پذيرندگان وحي را با خود يكي ديدند. نتيجه اين گناه، با ملاحظه سنخیت میان عقوبت و عمل یا معلول و علت، تضييق و كوچك شدن گستره ادراك و مبدأ قياس اين افراد است كه در آيه با تعبير «صغار» بيان شده است.

 آيات قرآن انحراف و بحران گوساله پرستي بني اسرائيل را به زيبايي با اين مسئله پيوند داده و زمينه مساعد كننده آن را كوچكي و كم ظرفيتي قلوب مي‌خواند؛ آنچنانكه سينه ادراك آدمي كه جز به پرستش و عبوديت پروردگار يگانه سيراب نمي شود، به خاكساري جسد گوساله اي تن داده، بلكه بدان اِشراب گردد و خلأ و خللي احساس نكند:

﴿وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (بقره/٩٣) «و بر اثر كفرشان، [مِهر] گوساله در دلشان سرشته شد. بگو: «اگر مؤمنيد [بدانيد كه‏] ايمانتان شما را به بد چيزى وامى‏دارد».

 سير مراتب نزولي و قهقرايي انسان نيز بطور كلي با اين نظام و پردازشگر كاهنده آن قابل تبيين است. هنگامي كه انسان از افق نخستين خويش كه مجموعه‌اي از قوا و نيروهاي متضاد است، گام بيرون نهاده و به موجب افعال اختياري ناشايست، نيروي ادراك و تعقل (قلب) خويش را سخت و ناپذيرا ميسازد، گاه به افق ادراكي چهارپايان نزول يافته و گاه از آن فروتر مي رود:

﴿أُولَئِكَ كَالأنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ (اعراف/١٧٩) «آنان همانند چهارپايان بلكه گمراه‏ترند. [آرى،] آنها همان غافل‏ماندگانند».

 گستره وجودي انسان كه قابليت نزول و سقوط را در وِزان صعود براي وي ممكن و مقدور ساخته است، به حيوان و نبات محدود نشده و به جمادات و پست تر از آن نيز كشيده مي شود:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَة﴾ (بقره/٧٤) «سپس دلهاى شما بعد از اين [واقعه‏] سخت گرديد، همانند سنگ، يا سخت‏تر از آن».

 يقيناً اين تغييرات و صعود و نزول‌ها كه از آن مكرر سخن رفته است، جز در محمل ادراك و معرفت انسان تحقق نمي‎يابد كه شاخصه مميّزه و هويت اوست.

**2- اصول و راهبردهای نظام تصحیح نسبتها**

 پس از آنکه با ارکان و خطوط کلی نظام آشنا شده و اصل وجود چنین واکنش‌ها و تأثیر و تأثّرهایی را در عالَم ادراک آدمی‌ پذیرفتیم، ضروری است به راهبردها و فرایندهایی که در‌ این دستگاه معرفتیِ دقیق به کار گرفته می‌شود نیک بنگریم؛ تا از موضع انفعال و بی خبریِ تأثیرپذیری برون رفته و وجود خویش را تا پایه فعال و آگاهانه‌ی انتخاب و تصمیم ارتقا دهیم. چه ‌اینکه شناخت و ژرف‌اندیشی در ‌این راهبردها می‌تواند انسان را نسبت به مصادیق و جزئیات آن در زندگی شخصی، دقیق و حساس نموده، به عملکرد و واکنش ثمربخش او در ‌این راستا کمک کند. چنانکه بیان شد، دو رویکرد و سامانه مجزّا در نظام تصحیح نسبتها فعال است که یکی به توسعه و گسترش مقیاس آدمی‌ و دیگری به تضییق آن منتهی می‌شود. با‌ این فرض که نیکی و رشد و هدایت را از جانب خدا و شرّ و تنگنا و بلا را از سوی خود (و یا نیروی شیطان به معنای عام) بدانیم[[4]](#footnote-4)، راهبردهای مثبت و افزاینده را به خدا منسوب نموده و رحمانی نام نهاده و راهبردهای کاهنده را در مقابل، شیطانی می‌خوانیم.

**2-1- اصول و راهبردهای رحمانی**

 ربوبيت و تدبير پيوسته الهي بالطبع با تصرفاتي در شئون مختلف بندگان همراه و ملازم است. برخي از اين تصرفات كه به تصحيح نسبتها و ارتقاء وتوسعه ادراك آدمي مي‌انجامد عبارتند از : تبيين يا نماياندن حقايق با ارائه دليل؛ تزئين يا زيبانمايي حقيقت؛ تحبيب يا برانگيختن عواطف و شوق دروني نسبت به حقيقت؛ و مقايسه يا تطبيق ويژگي‌هاي حقيقت نسبت به ساير پديده‌ها.

**2-1-1- اصل تبیین**

 نخستين و پردامنه‌ترين راهبرد رحماني كه مقصود از نزول وحي و ارسال رسل نيز مي باشد، نفوذ و مديريت نظام تعقل و انديشه انسان است كه با تبيين و روشنگري ميسر و ميسور مي‌گردد. با نيم نگاهي به گستره كاربرد ماده «بيان» در قرآن كريم اجمالا به جايگاه آن نزد كتاب هدايت پي مي‌بريم.

 از جمله مصاديق بارز اين موهبت ربوبي، آيات فراواني است كه گمانه‌ها و توهّمات بي اساس گروههاي مختلف مردم را گوشزد نموده و اصلاح فرموده است. برای نمونه:

 قرآن در ردّ وابطال فکر باطل و توهم نابجای منافقان که گمان می‌کردند مصلح می‌باشند با تأکیدهای چند گانه (اعم از ألا تنبیهی، إنَّ که برای تأکید و تحقیق است، ضمیر فصل، و واژه جمع مفسدون که همراه با الف ولام است و افاده عموم می‌کند و نیز با تعبیر جمله اسمیه که مفید ثبات ودوام است) می‌فرماید: ﴿أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لا يَشْعُرُونَ﴾ (بقره/١٢) «بهوش باشيد كه آنان فسادگرانند، ليكن نمى‏فهمند». شعور مرادف با ادراک است، اگر ادراک عبارت از فهم معانی جزئیه باشد عقل و تعقل عبارت از فهم معانی کلیه می‌باشد، در‌ آیه شریفه از منافقان نفی شعور و ادراک نموده و به دلالت التزام و فحوی بر عدم عقل آن‌ها نیز دلالت دارد؛ زیرا کسی که شعور وادراک نداشته باشد به طریق اولی فاقد عقل هم خواهد بود. (طیب، 1378، ج1، صص385و384)

 البته یقینا غوطه‌ور شدن منافقان در گمراهی و ضلالت موجب‌ این گمانه‌های باطل شد و خداوند متعال با نفی شعور و ادراک از آن‌ها به توبیخ آنان پرداخت.(موسوی سبزواری، 1409، ج1، ص92)

 منافقان از روی جهل به اعمال خود مباهات کرده و کردار خود را نهایت زیرکی و فطانت و صلاح می‌دانستند؛ همین اعمال و کردار، آن‌ها را به فساد کشاند. حال آن که آن‌ها به خاطر نفاق و پرده‌ای که بر دل‌هاشان افکنده شده بود قبح را حسن می‌پنداشتند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لا يَعْلَمُونَ﴾ (بقره/١٣) «و چون به آنان گفته شود: «همان گونه كه مردم ايمان آوردند، شما هم ايمان بياوريد»، مى‏گويند: «آيا همان گونه كه كم‏خردان ايمان آورده‏اند، ايمان بياوريم؟» هشدار كه آنان همان كم‏خردانند ولى نمى‏دانند». بی شک هر کس حیات جاودان را به خاطر زندگی فانی ‌این دنیا رها کند سفیه است. (ابن عاشور؛ بی تا، ج1، ص282) و این سفاهت به گونه‌ای است که سعادت را از شقاوت و راه نجات را از طریق هلاکت تمیز نمی‌دهد.

 قرآن با تعابیر «لایعلمون» و «لایشعرون» افکار بی اساس ‌این گروه از مردم را نفی کرده و جهالت آنان را گوشزد نموده است آن هم جهلی از نوع مرکب؛ چرا که هم شعور از آن‌ها نفی شده، هم علم و هم عقل ﴿ذلک بأنَّهم قومٌ لا یَعقِلونَ﴾ (حشر/14) و هم تفقه و اندیشه ﴿فَطُبِعَ علی قُلُوبِهِم فَهُم لایفقَهُونَ﴾ (منافقون/3) «در نتيجه بر دلهايشان مهر زده شده و [ديگر] نمى‏فهمند».

 اصل حاکمیت تعقل و تفکر بر نظام شخصیتی نوع بشر، همواره مورد تأکید ‌آیات قرآن بوده است؛ تأکید بر ‌این که انسان به خاطر منافع جزئی وکم ارزش دنیا از‌ آیات واضحه الهی و نشانه‌های روشن و احکام و دستورات او دست بر ندارد نیز در همین راستا است: ﴿أُولئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدى‏ فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَ ما كانُوا مُهْتَدِينَ﴾ (بقره/16) «همين كسانند كه گمراهى را به [بهاى‏] هدايت خريدند، در نتيجه داد و ستدشان سود [ى به بار] نياورد و هدايت‏يافته نبودند».

**2-1-2- اصل تزئین**

 در كنار راهبرد تبيين، گاه لازم است تصوير خوشايند و زيباييهاي حقيقت برجسته شده و به كمك تشبيهات و تمثيل‌‌هايي نشان داده شود. اين امر، ابهام و ترديدها را نسبت به چگونگي پديده‌ها و ارزش و جايگاه حقيقي هريك، از ميان برمي‌دارد و در ايجاد شوق و انگيزه بويژه در مورد امور غير حسي بسيار سودمند است.

 آيات متعددي را كه نعمتهاي بهشتي و جاودانگي سراي آخرت را متذكر شده اند، مي توان در اين دسته قرار داد. به عنوان نمونه سوره انسان يكي از اين تصويرهاي زيبا را همراه با تشبيهات دلنشين ترسيم نموده است:

﴿وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا (١٥) قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا (١٦) وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلا (١٧) عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلا (١٨) وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا (١٩) وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا (٢٠) عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (٢١) إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا ﴾(٢٢) «و ظروف سيمين و جامهاى بلورين، پيرامون آنان گردانده مى‏شود. جامهايى از سيم كه درست به اندازه [و با كمال ظرافت‏] آنها را از كار در آورده‏اند. و در آنجا از جامى كه آميزه زنجبيل دارد به آنان مى‏نوشانند. از چشمه‏اى در آنجا كه «سلسبيل» ناميده مى‏شود. و بر گردِ آنان پسرانى جاودانى مى‏گردند. چون آنها را ببينى، گويى كه مرواريدهايى پراكنده‏اند. و چون بدانجا نگرى [سرزمينى از] نعمت و كشورى پهناور مى‏بينى. [بهشتيان را] جامه‏هاى ابريشمى سبز و ديباى ستبر در بَر است و پيرايه آنان دستبندهاى سيمين است و پروردگارشان باده‏اى پاك به آنان مى‏نوشاند. اين [پاداش‏] براى شماست و كوشش شما مقبول افتاده است».

 البته سوره حجرات اصل اين جريان را بطور صريح و روشن بيان كرده و فرموده است: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الإيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾ (حجرات/7) «ليكن خدا ايمان را براى شما دوست‏داشتنى گردانيد و آن را در دلهاى شما بياراست و كفر و پليدكارى و سركشى را در نظرتان ناخوشايند ساخت. آنان [كه چنين‏اند] ره‏يافتگانند».

 اينكه تزئين ايمان در قلوب همان فطرت الهي انسان يا چيزي جز آن است، برای بحث ما چندان تفاوتي ندارد. همين اندازه كه زينت‌بخشي و زيبانمايي ايمان در سيستم هدايتي پروردگار جايگاهي يافته و بويژه در ذيل آيه به نام «رشد» یعنی توسعه آگاهی و شناخت توصيف شده است، نشان مي دهد تزئين همواره با فريب و دروغ همراه نمي‌شود، بلكه مي‌تواند به معناي نشان دادن و توجه دادن به محاسن حقيقي آن پديده نيز باشد. چنانكه معصوم فرموده است: «لو علم الناس محاسن كلامنا لاتّبعونا»

**2-1-3- اصل تحبیب**

 همانگونه كه از آيه ذكر شده در بحث تزئين بدست مي آيد، از ديگر راهبردهاي هدايتي خداوند رحمان، جذب و كشش محبت بندگان نسبت به حق است. اين جلب دوستي و عشق آفريني در درجه اول نسبت به وجود مطلق و لايزال الهي كه سرچشمه و نهايت خيرات است دنبال شده و آيات ذيل نمونه‌هايي از آن است:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (آل عمران/٣١) «بگو: «اگر خدا را دوست داريد، از من پيروى كنيد تا خدا دوستتان بدارد»». ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ (بقره/١٦٥) «و برخى از مردم، در برابر خدا، همانندهايى [براى او] برمى‏گزينند، و آنها را چون دوستى خدا، دوست مى‏دارند ولى كسانى كه ايمان آورده‏اند، به خدا محبت بيشترى دارند».

 به نظر مي رسد بيان آيات با بلاغت منحصر به فردي كه ويژه قرآن است، اصل محبت و عشق بندگان نسبت به آفريدگار و پروردگار خويش را فرض حتمي گرفته، در آيه نخست به بارورسازي و ثمرات رفتاري آن پرداخته و در آيه دوم درصدد شرك‌زدايي و خالص‌سازي آن برآمده است.

 اين نهاد شكوهمند و اثرگذار الهي يعني محبت و دوستي، سپس در مورد ايمان به كار گرفته شده و مجموعه تعاليم وحياني و اعتقاد به حقايق الهي را محبوب آدمي خوانده است. اين جريان با مكروه و ناپسند ساختن اضداد ايمان و موانع آن يعني كفر و فسوق و عصيان تكميل شده و مجموع آن سبب رشد ناميده شده است.

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الإيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾ (حجرات/7) «ليكن خدا ايمان را براى شما دوست‏داشتنى گردانيد و آن را در دلهاى شما بياراست و كفر و پليدكارى و سركشى را در نظرتان ناخوشايند ساخت. آنان [كه چنين‏اند] ره‏يافتگانند».

 پايه‌گذاري و نهادينه‌سازي نهاد محبت در قلب انساني كه پاي در عالم ماده دارد و پيوسته با محسوسات و متعيّنات دمخور است، جز با محبت به همنوع و وجودي از جنس خويش محقق نخواهد شد. خداوند حكيم اين ضرروت را با معرفي برگزيدگان خويش و زمينه‌چيني و التزام مسلمانان به محبت ايشان، پاسخي درخور داده است:

﴿قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ (شوری/٢٣) «بگو: «به ازاى آن [رسالت‏] پاداشى از شما خواستار نيستم، مگر دوستى درباره خويشاوندان»».

 عنايت به آياتي كه اين اجر رسالت را طريق و واسطه اي براي رسيدن به خدا قلمداد كرده( ما اسئلكم عليه من اجر الا من شاء ان يتخذ الي ربه سبيلا) و سود محبت اهل بيت(ع) را تنها متوجه خود دوست‌داران دانسته است (ما سالتكم من اجر فهو لكم)، گواه اين برداشت مي‌باشد. به هر روي، جلب محبت راهبردي است كه در ارزش‌گذاری و مقياس‌هاي فرد نسبت به پديده‌هاي پيراموني، دخالت و مدخليت ويژه دارد. اين مدخليت از دو جهت قابل توجه است: نخست آنكه انسان بطور كلي محبوب خويش را در رأس امور و جهان خويش قرار مي‌دهد؛ و دوم آنكه محبت‌هايي كه قرآن معرفي نموده است، تنها در پايه يك محبت شخصي به يك وجود خاص فردي نبوده بلكه اتصال و انجذاب به يك نظام معرفتي و مجموعه ارزشي جامع است كه جهاني تازه با اندازه‌ها، تعریف‌ها و مقياس‌هاي تازه در برابر فرد مي نهد.

**2-1-4- اصل مقایسه**

 نگاهي به گستره كاربرد مقايسه در قرآن، جايگاه و اهميت اين اصل بياني را در تنظيم ارزش‌ها و اندازه‌هاي انسان به خوبي مي نماياند. قرآن كريم بارها و بارها قضاوت‌هاي افراد را در رابطه با پديده‌هاي گوناگون نفي و اصلاح نموده است. شايد از جذاب‌ترين نمونه‌هاي آن، پاسخ به پندار ملائكه نسبت به آفرينش آدم بود. آنجا كه تسبيح و تقديس خويش را سرآمد و منتهاي هدف خليفه الهي پنداشته وبعدزمینی که مقتضی زشتكاري‌هاي بني آدم است را با آن قياس نمودند:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره/٣٠) «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمين جانشينى خواهم گماشت»، [فرشتگان‏] گفتند: «آيا در آن كسى را مى‏گمارى كه در آن فساد انگيزد، و خونها بريزد؟ و حال آنكه ما با ستايش تو، [تو را] تنزيه مى‏كنيم و به تقديست مى‏پردازيم.» فرمود: «من چيزى مى‏دانم كه شما نمى‏دانيد»».

 خداوند حكيم نيز با برپايي آزمون عملي، ملاك قياس را به علم(يا معرفت) برگردانده و نتيجه ذریافت آنان را تغيير داد.

نمونه‌هاي اين راهبرد رحماني چنان فراوان است که ذكر همه آنها در حوصله اين مختصر نيست؛ ليكن به برخي از برجسته ترين موارد آن‌ها اشاره مي شود:

 هنگامي كه ملأ و بزرگان بني اسرائيل از پيامبر خويش تقاضاي اميري كردند كه در سايه او جهاد كنند؛ و پيامبر به امر پروردگار طالوت را معرفي فرمود، اين انتخاب شايسته را برنتافته و خويش را سزاوارتر از او مي‌پنداشتند. خداوند متعال با تغيير مقياس و ميزان ايشان، از تبار و ثروت به علم و نيروي بدني، مقايسه و پندار آنها را نفي نموده و به نوعي، انتصاب خويش را تبيين فرمود:

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره/٢٤٧) «و پيامبرشان به آنان گفت: «در حقيقت، خداوند، طالوت را بر شما به پادشاهى گماشته است.» گفتند: «چگونه او را بر ما پادشاهى باشد با آنكه ما به پادشاهى از وى سزاوارتريم و به او از حيث مال، گشايشى داده نشده است؟» پيامبرشان گفت: «در حقيقت، خدا او را بر شما برترى داده، و او را در دانش و [نيروى‏] بدن بر شما برترى بخشيده است، و خداوند پادشاهى خود را به هر كس كه بخواهد مى‏دهد، و خدا گشايشگر داناست»».

 در جاي ديگر در پاسخ به درخواست بهانه‌جويانه بني‌اسرائيل مبني بر روياندن خوردني‌هاي گياهي، مي‌فرمايد:

﴿قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ﴾ (بقره/٦١) «[موسى‏] گفت: «آيا به جاى چيز بهتر، خواهان چيز پست‏تريد؟»

 گمان ظاهري مردم در ارزيابي‌ها و مقايسه‌ها چه بسا بدين مي انجاميد كه ازدواج با زن يا مرد زيبا و ثروتمند را – گرچه مشرك باشند- بهتر از ازدواج با زن و مرد مؤمن بدانند. قرآن كريم با القاء اين تفكر كه خير و حُسن مي تواند چند مؤلفه‌اي باشد، مؤلفه ايمان را بسيار قوي‌تر و بزرگتر از مؤلفه زيبايي و حتي آزاد بودن، تعريف نموده و ميان كنيز مؤمن و زن آزاد مشرك، اولي را براي ازدواج رجحان مي بخشد:

﴿وَلا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلأمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ﴾ (بقره/٢٢١) «و با زنانِ مشرك ازدواج مكنيد، تا ايمان بياورند. قطعاً كنيزِ با ايمان بهتر از زنِ مشرك است، هر چند [زيبايى‏] او شما را به شگفت آوَرَد. و به مردانِ مشرك زن مدهيد تا ايمان بياورند. قطعاً برده با ايمان بهتر از مردِ آزاد مشرك است، هر چند شما را به شگفت آوَرَد». آيات بسياري نيز موضوع مبادله‌ها و خريد و فروشهايي را به ميان مي كشد كه اصل اساسي آنها ارزش‌گذاری و طرز تلقي است: خريد ضلالت به بهاي هدايت هرگز سودآور نيست؛ خريد هر مقام و مكنت دنيايي به سرمايه نفس و جان انسان نيز چنين است:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ (بقره/16) و( 86بقره) «همين كسانند كه گمراهى را به [بهاى‏] هدايت خريدند، در نتيجه داد و ستدشان سود [ى به بار] نياورد و هدايت‏يافته نبودند».

﴿وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (بقره/102) «وه كه چه بد بود آنچه به جان خريدند- اگر مى‏دانستند».

 بلكه تجارتي سودمند است كه با نقد جان، كالايي از جانب خدا و از منبع لايزال او خريداري شده باشد:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى‏ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّة... فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيم﴾ (توبه/111) «در حقيقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهاى‏] اينكه بهشت براى آنان باشد، .... پس به اين معامله‏اى كه با او كرده‏ايد شادمان باشيد، و اين همان كاميابى بزرگ است».

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (بقره/١٠٣) «اگر آنها گرويده و پرهيزگارى كرده بودند قطعاً پاداشى [كه‏] از جانب خدا [مى‏يافتند] بهتر بود- اگر مى‏دانستند».

**2-2- اصول و راهبردهای شیطانی**

 شيطان نيز به مقتضاي اذني كه از كانون تدبير هستي، خداوند رحمان دريافت داشته است، با تمام قوا به تلاش و دسيسه عليه خصم ديرين خود، انسان مي پردازد. عمده فعاليت‌ها و راهبردهاي شيطاني كه در تنظيم مقياس و نظام ارزش‌گذاری انسان دخالت دارد، دو شيوه اغوا و تزئين است كه به اجمال معرفي مي گردد.

**2-2-1- اصل اغوا**

 اغوا از ريشه «غوي» مخالف رشد است(مصطفوی، 1368،ج7، ص285) و به جهل ناشي از اعتقاد غلط گفته مي‌شود( قرشی، 1386، ج5، ص131). بنا به گفته راغب اصفهاني، جهل ممكن است به سبب عدم اعتقاد( چه صحيح و چه غلط) باشد و نيز ممكن است به سبب وجود اعتقاد فاسد و غلط باشد. نوع دوم را غيّ گويند (راغب اصفهانی، 1369، ج1، ص620) .

 شيطان هنگام سركشي و رجم، سوگند خورد فرزندان آدم را گمراه سازد و كينه خويش را با اغوا و فريب ايشان آشكار سازد: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (ص/٨٢) «[شيطان‏] گفت: «پس به عزّت تو سوگند كه همگى را جدّا از راه به در مى‏برم».

 جالب توجه است كه اين رفتار را نخست به خداوند متعال نسبت داده و او را به اغوا و گمراهي خويش متهم مي سازد: ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لأزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الأرْضِ وَلأغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴾(حجر/٣٩) «گفت: «پروردگارا، به سبب آنكه مرا گمراه ساختى، من [هم گناهانشان را] در زمين برايشان مى‏آرايم و همه را گمراه خواهم ساخت»».
 البته بحث توحيد افعالي و حقيقت اراده و مشيت الهي كه پاسخ به اشكال احتمالي آيه است، در جاي خود در تفاسير مفصلا مطرح شده است؛ ليكن جاي اين پرسش باقي است كه شيطان كدام رفتار و يا اعتقاد را اغواي خويش ناميد؟ آيا همان مقياس غلط نبود كه در مقايسه و ارزش‌گذاری ميان آدم و خود به كار بست؟

 ﴿قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ‏﴾ (اعراف/12) «گفت: «من از او بهترم. مرا از آتشى آفريدى و او را از گِل آفريدى»».

 بنابر معناي لغوي و كاربرد قرآني اين ماده، مي توان گفت اغوا به نوعي حق‌نمایی و صحيح جلوه دادن باطل است كه به شكل‌گيري اعتقاد فاسد يا تلقي و نگاه معكوس نسبت به حق و باطل مي‌گردد. اين راهكار شيطان غتبراي اولين بار در مورد آدم (ع) و همسرش حوا اجرا شد كه: ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ (طه/١٢١) «و [اين گونه‏] آدم به پروردگار خود عصيان ورزيد و بيراهه رفت».

 از ديگر قربانيان برجسته اين راهبرد شيطاني مي توان «بلعم» را نام برد كه پس از نعمت آيات الهي و كسب درجات عالي تقرب، با پيگيري‌هاي شيطان به زمين خورد و حق و باطل را به هم آميخت:

﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ (اعراف/١٧٥) «و خبر آن كس را كه آيات خود را به او داده بوديم براى آنان بخوان كه از آن عارى گشت آن گاه شيطان، او را دنبال كرد و از گمراهان شد».

 البته انسان در اين عرصه تنها و بدون حامي رها نشده است؛ بلكه با عنايت و لطف حق تعالي پيوسته مورد تفقد قرار مي گيرد كه فرمود: ﴿لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ﴾ (بقره/٢٥٦) «در دين هيچ اجبارى نيست. و راه از بيراهه بخوبى آشكار شده است».

 به همين دليل در ميان فرزندان آدم كساني نيز هستند كه هرگز در اين كمين‌گاه معرفتي هولناك قرار نگرفتند. مصداق اتمّ اين افراد اسوه جهانيان است كه قرآن در مورد ايشان فرموده است: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴾ (نجم/٢) «يار شما نه گمراه شده و نه در نادانى مانده».

**2-2-2- اصل تزئین**

 آراستن و زيبانمايي پديده‌ها همان‌گونه كه از سوي خداوند رحمان به منظور جلب و جذب قلوب به سمت حق انجام مي‌پذيرد، از سوي شيطان نيز براي ايجاد شوق و انگيزه كاذب نسبت به باطل جريان دارد. چنانكه خود سوگند خورده است: ﴿لأزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الأرْضِ وَلأغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (حجر/٣٩) «من [هم گناهانشان را] در زمين برايشان مى‏آرايم و همه را گمراه خواهم ساخت».

 اين راهبرد شيطاني كه در آيات بسياري مورد اشاره قرار گرفته است،(از جمله: بقره/،212 انعام/٤٣، انفال/48، توبه/37، نمل/24و...) گاه حتي سرمايه ايمان و توحيد قومي را ربوده و آنان را به ورطه گوساله‌پرستي كشانده است:

﴿ قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا وَلَكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ﴾ (طه/٨٧) «گفتند: «ما به اختيار خود با تو خلاف وعده نكرديم، ولى از زينت‏آلات قوم، بارهايى سنگين بر دوش داشتيم و آنها را افكنديم و [خود] سامرى [هم زينت‏آلاتش را] همين گونه بينداخت».

 و گاه گروهي را با آرزوها و خيالات دست نايافتني و بي ارزش، از مقاصد حقيقي و متعالي بازداشته و به خود مشغول نموده است: ﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ (قصص/٧٩) «پس [قارون‏] با كوكبه خود بر قومش نمايان شد كسانى كه خواستار زندگى دنيا بودند گفتند: «اى كاش مثل آنچه به قارون داده شده به ما [هم‏] داده مى‏شد واقعاً او بهره بزرگى [از ثروت‏] دارد»».

 حتي در برهه‌هايي از تاريخ، به كمك اين راهبرد عده زيادي را به اميدهاي واهي به جنگ و ستيز با حق خوانده و در دام هلاكت گرفتار ساخته است: ﴿وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (انفال/٤٨) «و [ياد كن‏] هنگامى را كه شيطان اعمال آنان را برايشان بياراست و گفت: «امروز هيچ كس از مردم بر شما پيروز نخواهد شد، و من پناه شما هستم.» پس هنگامى كه دو گروه، يكديگر را ديدند [شيطان‏] به عقب برگشت و گفت: «من از شما بيزارم، من چيزى را مى‏بينم كه شما نمى‏بينيد، من از خدا بيمناكم.» و خدا سخت‏كيفر است».

**بحث و نتیجه گیری**

هنگامی‌که دانستیم مقیاس‌ها و نسبتهای شناختی انسان درباره پدیده‌های پیرامونی پیوسته در تغییر و تحول است و نیز‌ این تغییرات ممکن است بسته به اطلاعات و فرایندهایی که عامل آن می‌شود، نظام شناختی او را به سمت توسعه و تعالی یا تضییق و تسافل بکشاند، ضرورت پی‌جویی ابزاری یقینی یا اطمینان بخش جهت سنجش و ارزشگذاری پدیده‌ها جلوه‌گر می‌شود.

بی‌تردید یکی از اهداف تربیت اسلامی ‌اعطای همین ابزار محکم و بصیرت وثیق به مؤمنان است. مطابق آایه شریفه «أَوَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها»(انعام/122) «آيا آن كس كه مرده بود و ما زنده‏اش ساختيم و نورى فراراهش داشتيم تا بدان در ميان مردم راه خود را بيابد، همانند كسى است كه به تاريكى گرفتار است و راه بيرون‏شدن را نمى‏داند؟» انسان پیش از آنكه تربیت و هدايت الهى دستگيري‌اش كند شبيه مرده‌اى است كه از نعمت حيات محروم است و حس و حركتى ندارد. پس از آنكه به رتبه ايمان رسید و ايمانش مرضیّ پروردگار قرار گرفت، مانند كسى است كه خداوند او را زنده كرده، نورى به او داده كه با آن نور هر جا كه بخواهد بتواند برود و در پرتو آن نور راه خود را از چاه، خيرش را از شر و نفعش را از ضرر تميز دهد، منافع و خيرات را بگيرد و از ضرر و شر احتراز كند. برخلاف كافر که زندگى و مرگش و نیز عوالم پس از مرگش همه در ظلمت است، در زندگى خير را از شر و نفع را از ضرر تشخيص نمى‏دهد. (طباطبایی1417: ‏7،337)

با توجه به‌ این مبنا می‌توان ضرورت نقد و ارزیابی مداوم مقیاس‌ها و شناخت‌ها را دریافت. با نظر به ‌این اصل، انسان باید باب نقد آموخته‌ها را همواره باز بگذارد و بلکه بدان اهتمام ورزد.

عنایت به این نظام تصحیح نسبتها و قواعد آن می تواند نتایج سودمندی در سبک زندگی انسان نیز داشته باشد از جمله: اولويت بندي صحيح ارزشها؛ حاكميت منطق و عقلانيت بر سليقه‌ها؛ دستيابي به معيار متقن براي تصميم گيري‌ها و ترويج اخلاق و معنويت به جای ارزش‌های فروتر در جامعه قرآني.

منابع

قرآن کریم

1. ابن عاشور، محمد بن طاهر (بی تا)، ***التحریر والتنویر***، بی جا: مؤسسة التاریخ، اول.
2. ایمانی، محسن، بابایی، محمداسماعیل، (1387ش) ***ارزش شناسی فارابی و دلالت‌های آن در تربیت اخلاقی(با تأکید بر اهداف، اصول و روشها)***، تربیت اسلامی، ش7، صص81-104.
3. باقری، خسرو (1375ش)، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی،انتشارات مدرسه،
4. داور پناه، ابوالفضل (1375ش)، ***انوار العرفان فی تفسیر القرآن***، تهران: صدر، اول.
5. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (1369ش)، ***مفردات الفاظ القرآن***، تهران: مرتضوی، اول.
6. سروش، عبدالکریم،() ***قبض و بسط تئوریک شریعت***، چ1.
7. شعباني وركي، بختيار، قلي زاده، رضوان حسين(1386ش) ***تحول باورهاي معرفت شناختي دانشجويان***، دانشور رفتار، ش24، صص23-38.
8. شمالی، محمد علی(1388ش)، ***نسبیت گرایی اخلاقی، نماها و مبناها،*** پژوهش‌های فلسفی - کلامی، ش42،صص56-77.
9. طباطبایی، سید محمدحسین(1417ق)، ***المیزان فی تفسیرالقرآن***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، مجمع مدرسین قم.
10. طیب، سید عبدالحسین (1378ش)، ***اطیب البیان فی تفسیر القرآن***، تهران: انتشارات اسلام، دوم.
11. الفارابي، ابونصر(1971م)، ***فصول منتزعه***، تحقيق فوزي متري نجار، بيروت، دارالمشرق.
12. قرشی، علی اکبر (1386ش)، ***قاموس قرآن***، تهران: دارالکتب الاسلامیة، پانزدهم.
13. مصطفوی، حسن (1368ش)، ***التحقیق فی کلمات القرآن***،‌ایران: وزارة الثقافة والارشاد الاسلامی، اول.
14. موسوی سبزواری، سید عبد الاعلی(1409ق) ، ***مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن***، بیروت: مؤسسه اهل بیت(ع)، دوم.
15. ميرزا محمدي، محمدحسن(1384ش)، ***فارابي و تعليم و تربيت،*** تهران، يسطرون.
16. Perry W.G (1995) ***"Forms of interllectual and ethical development in the college years: A scheme"*** (originally published in 1970), Jossey-Bass, Rinechart& Winston, Holt, Sanfrancisco, New York.
17. Hofer,B.(2004) ***"Exploring the dimentions of personal epistemology in differing classroom contexts: student interpretations during the first year of college"***, Contemporary Educational Psychology,29.2.129-163.
18. Hofer,B. and Pintrich,P. (1997) ***" the Development of Epistemological theories: Beliefs about knowledge and knowing and their relation to learning"***, Receive of Educational Research, spring,67.1.88-140.
19. Shabani varaki,B.(2003) ***"Epistemological beliefs and leadership style among school principles"***, International Education Journal, 4(3) 224-231.
1. . استاديار دانشگاه علوم و معارف قرآن(دانشكده تربيت مدرس مشهد).Hosseini.dolatabad@gmail.com [↑](#footnote-ref-1)
2. . دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد. [↑](#footnote-ref-2)
3. . روزگاری نسبیت‌گرایی به جهت آنکه دچار مشکل تهافت(incoherent) بود به طور گسترده رد می‌شد اما برخی فیلسوفان معاصر علاقه وافری به ادعاهای نسبی‌گرایانه دارند.(سنکی،هاوارد؛ بررسی پنج روایت از «نسبی گرایی شناختی» مترجم: فطورچی،پیروز فلسفه و کلام، بهار1381ش. ش9،صص55-66.) [↑](#footnote-ref-3)
4. . بر اساس‌ آیه ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ (نساء/79) «هر چه از خوبيها به تو مى‏رسد از جانب خداست و آنچه از بدى به تو مى‏رسد از خود توست و تو را به پيامبرى، براى مردم فرستاديم، و گواه بودن خدا بس است». [↑](#footnote-ref-4)